

## رساله تنبيه الغافلین

### درباره اخباری و اصولی آقا احمد بهبهانی

#### ژاله تاج‌الدینی

#### مقدمه:

آقا احمد بهبهانی (۱۱۹۱-۱۲۳۵ق) فرزند آقا محمدعلی و نوه آقا محمدباقر اصفهانی معروف به بهبهانی بود. پدر آقا احمد از مجتهدین معروف عصر خود به شمار می‌رفت و در عین حال به مبارزه با صوفیان و قلندران شهرت داشت و جدش، آقا محمدباقر معروف به وحید، به خاطر جدّ و جهد فراوان در جانبداری از اصولی‌گری، به مجدد طریقه اجتهاد معروف شد. قرابت با خاندان مجلسی، امتیاز دیگری بود که آقا احمد پیوسته از آن یاد می‌کرد، زیرا وی از طریق جدّ مادری نسب به محمدتقی مجلسی می‌رساند.

آقا احمد دوران آغازین تحصیل را در موطن خود کرمانشاه نزد پدر سپری کرد؛ آنگاه که کمتر از بیست سال داشت جاذبه محافل درس و بحث حوزه‌های عراق او را به سمت خود کشانید. عمده‌ترین استاد او در عراق شیخ جعفر نجفی بود و در پنجمین سال اقامت وی در عراق بود که وهابیون کربلا را مورد حمله قرار دادند. این حمله که در روز عید غدیر ۱۲۱۱هـ انجام شد به کشتار حدود سه هزار نفر از زائران و مجاوران حرم ابا عبدالله (ع) انجامید و موجب بی‌رونی درس و بحث در مدارس علمیه شد. در پی این حادثه بود که آقا احمد مصمم به سفر به هند شد.

سفر به هند در خاندان مجلسی امری دارای سابقه بود. ملا عبدالله مجلسی، دومین فرزند محمدتقی مجلسی، اولین فرد از این خاندان بود که به هند سفر کرد و سؤالاتی نیز از آن دیار نزد برادرش محمدباقر فرستاد و مشارالیه "الرسالة الهندیه" را در پاسخ به این سؤالات ارسال کرد. آقا احمد در نخستین صفحات سفرنامه خود "مرآت الاحوال جهان‌نما" از تعدادی از وابستگان خود یاد می‌کند که به خاطر مشکلات مالی به هند سفر کردند و به قول او یا "کامیاب" به وطن بازگشتند و یا مادام‌العمر در هند اقامت گزیدند.

در واقع سفر به هند در میان علمای ایرانی و خویشاوندان آن‌ها پس از حمله افغانه به اصفهان آغاز شد و در این میان عراق همچون پلی میان ایران و هند عمل نمود. روی کار آمدن حکومت نواب شیعی "اوده" به امر مهاجرت علمای شیعه ایرانی به سرزمین هند و عمدتاً به "لکهنو" پایتخت این حکومت مساعدت کرد. زیرا نخستین حاکمان این سلسله، ملیت ایرانی و مذهب تشیع داشتند و این دو عامل سبب علاقمندی آن‌ها به حضور نخبگان ایرانی از جمله علما در قلمرو حکومتشان می‌شد. معمولاً نواب اوده از مسافران ایرانی استقبال گرمی به عمل آورده و آنها را از سخاوت خود بهره‌مند می‌ساختند.

مسافرت آقا احمد بهبهانی به هند نیز عمدتاً به انگیزه بهره‌مندی از بذل و بخشش نواب وقت "سعادت‌علی خان" صورت گرفت. او که قبل از سفر به هند اقدام به اخذ اجازاتی از اساتیدش شیخ جعفر نجفی، آقا سیدعلی طباطبائی و سه تن دیگر از علمای وقت کرد، در لکهنو در کسوت یک مجتهد شیعه که قرابت نزدیک با مدافع سرسخت اصولی‌گری، آقا محمدباقر بهبهانی داشت حاضر شد اما حضور یک مجتهد هندی در پایتخت نواب اوده، مجال چندانی به بروز به او نداد. این مجتهد هندی سیددلدارعلی نصیرآبادی بود که بخشی از تحصیل خود را در فاصله سال‌های ۹۴-۱۱۹۳هـ در عراق گذرانده و از محضر جدّ آقا احمد هم بهره‌مند شده بود. او که قبل از سفر به عراق یک عالم اخباری بود، به واسطه غلبه اصولی‌گری در تاریخ مورد اشاره در کربلا، به این طرز تفکر متمایل شد.

احمد بهبهانی در همان مرآت‌الاحوال اشاره می‌کند که به هنگام اقامت در لکهنو در سال ۱۲۲۲هـ دست به نگارش رساله‌ای تحت عنوان "تنبيه الغافلین" زد. خود وی انگیزه نوشتن این رساله را چنین بیان می‌کند:

به علاوه عوام فقیر چنین دانسته بودند که اجازه‌ای که علما به یکدیگر می‌دهند و تألیف کردن چند ورق، اگرچه به تغییر دادن کتب دیگران باشد، از علامات اجتهاد است و به این سبب به اجتهاد بعضی قائل شده بودند. لهذا رسالهٔ تنبیه‌الغافلین را حسب خواهش ایشان نوشتم و در آن حقائق احوال را به وجه اتم بیان نمودم.<sup>۱</sup>

آیا آقا احمد به شخص خاصی اشاره داشت؟ در تاریخ ذکر شده غیر از سیددلدارعلی نصیرآبادی شخص دیگری در هندوستان به اجتهاد معروف نبود و شاگردان و نزدیکان او چنین استنباط کردند که بهبهانی با این سخنان نیش‌دار این عالم هندی را هدف قرار داده است. نجف‌علی فیض‌آبادی، یکی از شاگردان نصیرآبادی در این باره نوشت:

...و مثل نوشتن رسالهٔ تنبیه‌الغافلین، متضمن اینکه آدم به اجازهٔ علما و تألیف و بافندگی مجتهد نمی‌شود. و ظاهر این است که این طعن بر آن جناب (نصیرآبادی) است. چرا که سوای آن جناب مجتهدی در هندوستان نیست.<sup>۲</sup>

اما آقا احمد در مرآت‌الاحوال به کلی منکر این امر شده و نوشت:

این امر (نوشتن تنبیه‌الغافلین) نیز قوز بالا قوز و موجب ملال آن جناب (نصیرآبادی) گردید و تصور نمود که من در این باب ایشان را منظور کرده‌ام و طعن بر ایشان زده‌ام و حضرت رب‌العزه جل‌شانه گواه است که در این مراحل این فقیر را به جز اظهار حق و ابطال باطل چیزی از غرض و مرض دنیوی متصور نبوده و من آن عالی‌حضرت را رب‌النوع تمام علمای هند می‌دانم. زیرا که از صوبهٔ دکن تا اوده که به نظر فقیر رسیده است، به جامعیت ایشان عالمی ندیده‌ام.<sup>۳</sup>

آقا احمد در این رساله به مسائل دیگری نیز پرداخت مانند: جواز یا عدم جواز لعن صوفیان و بطلان مذهب اخباریون. منازعات سختی که میان اخباری‌ها و اصولی‌ها در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم در عراق وجود داشت، به هند هم منتقل شد و در این میان سیددلدارعلی نصیرآبادی که در حدود ۱۱۹۳ هـ در کربلا از اخباری‌گری به اصولی‌گری تغییر موضع داد، نقش مؤثری داشت. جانبداری نصیرآبادی از اصولی‌گری به غلبهٔ این اندیشه در لکهنو انجامید و موجب بی‌اعتباری اخباریون شد. همچنین وی به شدت با افکار و آداب صوفیان مخالف بود و در خطبه‌های نماز جمعه به مذمت از آنان پرداخت. از نگاه نصیرآبادی همهٔ صوفیان وحدت وجودی بودند و نظریهٔ وحدت وجود هم یک تفکر الحادی بود. جملات ذیل توصیف "صوفی" است به قلم نصیرآبادی در کتاب "ذوالفقار" او:

صوفی کسی است که قائل به وحدت وجود باشد و حاصل آن مذهب این است که تمام عالم که هست عین ذات حق سبحانه تعالی است و فرق، اعتباری است. گاهی خود را به صورت ابلیس می‌نماید و گاهی به صورت محمد(ص) و گاهی به صورت سگ و خوک و گاهی به صورت انسان و گاهی خدا.<sup>۴</sup>

نگاه خاص نصیرآبادی به پیروان اندیشهٔ وحدت وجود باعث شد که او و شاگردانش به مخالفت با افرادی چون ملامحسن فیض‌کاشانی و محمدعلی حزین لاهیجی برخاسته و به گفتهٔ احمد بهبهانی آنها را لعن کنند. یکی از موضوعاتی که آقا احمد در "تنبیه‌الغافلین" به آن پرداخت، جواز یا عدم جواز لعن این افراد بود که در هند به عنوان صوفی شناخته شده بودند.

شاگردان نصیرآبادی آراء بهبهانی را در "تنبیه‌الغافلین" و پس از آن در "مرآت‌الاحوال جهان‌نما" بر نتافتند و بر خود لازم دیدند در پاسخ به اظهارات او جوابیه‌ای فراهم کنند. "آئینهٔ حق‌نما" نوشتهٔ نجف‌علی فیض‌آبادی، پاسخ اظهارات بهبهانی است در دو اثر نامبرده. "آئینهٔ حق‌نما" هنوز به صورت نسخهٔ خطی است، اما مطالب ارزشمندی دارد که آن را در خور توجه و چاپ می‌سازد.

۱- بهبهانی، آقا احمد، مرآت‌الاحوال جهان‌نما، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۱۵.

۲- فیض‌آبادی، نجف‌علی، آئینهٔ حق‌نما، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ مولانا آزاد علیگر، ۲۹۷/۳/۱.

میکروفیلم در مرکز میکرو فیلم نور، دهلی‌نو.

۳- مرآت‌الاحوال، ص ۳۱۵.

۴- نصیرآبادی، سیددلدارعلی، ذوالفقار، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ مولانا آزاد علیگر، ۴۶، میکروفیلم در مرکز میکرو فیلم نور، دهلی‌نو.

## [درباره مجتهدین و اخباریین]

أحمد مَنْ كَتَبَ الْبَلَاءَ عَلَى الْإِتْقِيَاءِ وَالشُّكْرِ لِمَنْ أَمْتَحَنَ بِهِ قُلُوبَ الْأَوْلِيَاءِ وَأَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ مِنْ سُوءِ الْقَضَاءِ وَمِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ وَمِنْ شِمَاتِ الْأَعْدَاءِ وَأُصَلِّي عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَهْلِ السَّادَاتِ الْأَصْفِيَاءِ.

فبعد: [فقیر] چون از سوء رفتار فلک کج مدار وارد این بلده و دیار گردید، جمعی از برادران دینی که به زیور صلاح آراسته و به حلّی تقوی پیراسته بودند، و در دل دین و بر سر شور معرفت حلال و حرام رب العالمین داشتند، حاضر شدند و به قدر قابلیت و استعداد ازین نعمت خداداد بهره‌ور گردیدند. پس در مجالس متعدده جمعی از ایشان از فسق جماعت اخباریین استفسار فرمودند و بعضی از صحت و سقم مذهب مجتهدین سؤال کردند و برخی از حال شیخ بهاءالدین عاملی و ملامحسن کاشانی و اخبارهم استعلام نمودند و طایفه [ای] گفتند که ما محتاطیم و با مجتهد و اخباری کاری نداریم و ما را چه حاجت به ایشان است. طبیعت را از استماع امثال این مسائل تنفر تام، و دل رمیده را از مشاهده این احوال وحشت تمام حاصل گردید. مدتی را به عدم التفات گذرانید و جماعتی گفتند که در این حدود مدعی اجتهاد بسیار شده است و طریقه اجتهاد سهل و آسان گردیده است. به ترجمه چند کتاب و تألیف چند ورق فارغ التحصیل می‌شوند. بیان کنید که حق را از باطل به چه امتیاز دهیم و درین باب به کدام یک از علم و ظن مکلفیم و عدالت را از چه دریافت کنیم و اگر مجتهدین خطا کنند مستوجب ذم و عقابند یا مستحق مدح و ثواب؟

پس چون تأمل کردم عجب شوری دیدم و طرفه طریقه و دستوری مشاهده نمودم. جمعی می‌گویند که اخباری ملعون است؛ و بعضی می‌گویند که مجتهد از شریعت بیرون است و زمره عوام لاعن معرفت و بصیرت، بل عن تقلید به علماء کرام طعن می‌زنند. از دین اسمی و از عمل رسمی باقی مانده است. پس با دل شکسته و خاطر گسسته، در عین سلوک جاده انصاف و احتراز از طریقه اعتساف، متوجه تسوید این اوراق گردید. اگر به تأمل و تدبّر در آن نظر کنند، امید که هر یک به مستدعیات خود برسند. و در خاتمه آن اشاره می‌شود به مجملی از ادله بطلان نماز به اضافه شدن لفظ تعالی در بحول الله و قُوَّةِ أَقْوَمُ و أَعَدُّ که از این عاصی مهجور گوشزد نزدیک و دور شده است و مسمی شد به تنبیه الغافلین. و التوفیق من الملك الحق المبین.

## [لزوم اجتهاد در مباحث اعتقادی]

بدان ای عزیز سالک راه نجات که بر هر مکلفی لازم است که معتقد باشد به عقاید حقه، و هادی به آن‌ها غالباً ادله عقلیه است، و ادله غیر عقلیه که ثابت باشد حجت آنها با ادله قطعیه مثل آیات متشابه و اخبار سادات اطهار(ع) و غیر آن‌ها. و در تقلید و متابعت آباء و اجداد من دون دلیل اگر مطابق واقع نشد، معاف نیست باتفاق المسلمین، الا من شدّ مِنْهُمْ. زیرا که اگر معاف باشد، لازم است که در شأن تمام عبّاد چنین باشد و این موجب معذور بودن کفار است در کفر به تقلید آباء و اجداد، و عقل و نقل برخلاف آنست و به تخصیص معاف بودن به مسلمین نه کفار، قول بلا دلیل به تجویز ظلم صریح است. بلی اگر کسی بدون مستند و دلیل معتقد شد به عقاید حقه، که آن به اعتقاد ما عقاید امامیه است، پس از جمله مؤمنین خواهد بود و فاضل اصفهانی در شرح قواعد و جمعی دیگر از علماء به آن تصریح کرده‌اند. بلکه فاضل فرموده است که در میان اصحاب خلافتی نیست، زیرا که مقصود از دلیل، رسیدن به مقصد است و این جهت حاصل شده است. و آیا به ترک استدلال فاسق شده است یا نه، ظاهراً از شیخ و جمعی دیگر آن است که خطا کرده ولیکن معفو عنه است. و ظاهراً بعضی آن است که صغیره است، و محتاج به توبه است و ظاهراً از خواجه نصیرالدین و شیخ مقداد در شرح فصول نصیریّه، و محقق اردبیلی و تلمیذ او صاحب مدارک آن است که مطلقاً عاصی نیست. چه ایشان تصدیق به حق را کافی می‌دانند و می‌گویند که حضرت پیغمبر(ص) به اعراب بیش از آن تکلیف نکرد، و اگر واجب بود، تکلیف به ادله می‌فرمود و مرجع خلاف به سوی آنست که معرفت دلیل، واجب لِنَفْسِهِ است که به ترک او مستحق عقاب می‌شود و یا وجوب آن از باب مقدمه است، یعنی از برای رسیدن به حق لازم است، پس بر آن عقاب نیست. خصوص به آنکه به حق رسیده باشد. و قول ثانی موافق اصل است، و بعید نیست چنانکه در ربیع‌الازهار مشروحاً بیان کرده‌ایم. و اثبات وجوب اصلی آن در غایت اشکال است که اگر کسی تقلید کرد و مطابق واقع نشد، عاصی و مستوجب عقاب است. بالاتفاق مستضعف را امید نجات است و ابن ادریس و جمعی از علماء گفته‌اند، آن کسی است که برخلاف حق باشد و عارف نباشد به اختلاف مردم در مذاهب، و عداوت با اهل حق به سبب عقاید ایشان نداشته باشد. و شهید در ذکری فرموده است که حق را نشناسد و با حق عناد نداشته باشد و قائل نباشد به ولایت کسی بخصوصه. و محقق در رساله عزیه گفته است آن کسی است که دوست اهل بیت(ع) باشد و توقف کند در برائت از دشمنان ایشان، و این تعاریف همه متقاربه‌اند و گویا تعریف اول اقرب باشد. و باید مراد محقق از توقف، توقف من جهت عدم‌المعرفه باشد، زیرا که اگر کسی من جهت الدلیل متوقف باشد، مستضعف نیست چنانکه فاضل و جمعی به آن تصریح کرده‌اند.

و دیگر بدان [کسی] که خود به استدلال دریافت عقاید نموده است و نهایت طاقت را مصروف در معرفت آن‌ها کرده است، خالی از دو صورت نیست: یا به آنچه در واقع حق است، رسیده است و یا آنکه نرسیده است و خطا کرده است.

اما اول، پس محل کلام نیست و اما دویم، پس می‌گوئیم که صاحب معالم بلکه علامه نیز در نهاییه، چنانکه در خاطر است، نقل کرده‌اند اجماع مسلمین را، الا من شد منهنم، بدانکه در خطا معذور نیست و اثم است به جهت آنکه جناب باری تعالی بر اصول عقلیه، اقامه و دلیل قاطع فرموده است، پس خطا کردن از قصور است، و مقصر مورد عقاب است. و ما می‌گوئیم که دعوی اقامه و دلیل قاطع از جانب باری تعالی بر هر کلی و جزئی از مسائل اعتقادیه ممنوع است و خلاف وجدان است.

و حق درین مقام تفصیلی است به این طریق که اگر از جمله مسائلی است که سبیل ادراک آن واضح است، خواه از عقل محض باشد مثل توحید و عدل و نبوت، بلکه وجود صانع هم بنابر آنکه نظری بدانیم، و خواه از عقل و سمع هر دو باشد، مثل امامت و معاد و ثواب و عقاب و امثال آن‌ها. پس مجتهد در خطا کردن در آنها معذور نیست، زیرا که از کثرت وضوح راه می‌دانیم که در طلب تقصیر کرده است. و اگر از جمله مسائلی است که به این وضوح نیست، مثل کیفیت سؤال قبر و کیفیت میزان و پل صراط و عصمت انبیاء(ص) و ائمه(ع) از سهو و نسیان، و معرفت امام به جمیع ما کان و یکون و امثال آن‌ها، پس با تأمل و تدبّر و تفکر، اگر خطا کند معذور است نظر به خفاء دلیل آن‌ها.

و به تقریر آخر می‌گوئیم که مسئله اعتقادیه یا از ضروریات و بدیهیات است، یا از نظریات است. اما اول، پس محل اجتهاد و تأمل نیست و اگر کسی برخلاف آن قایل شود، خلاف بدیهی کرده است، خاطی و عاصی است. و اما دویم، پس خالی از دو قسم نیست. یا دلیل آن به نوعی واضح است از عقل محض یا عقل و نقل که به اندک تأمل دریافت می‌شود، و یا آنست که چنین نیست، بلکه خفا در دلیل آن به حسب وجدان بسیار است.

اما اول، پس از خطا کردن در آن قصور معلوم می‌شود، پس آن شخص را اثم و مقصر خواهیم دانست. و اما دویم، پس معذور است بلاتأمل، زیرا که خلاف آن مستلزم قول به عدم تکلیف به معرفت آن حکم است، و یا قول به جواز تکلیف ما لایطاق، و این هر دو باطل است و قول به آنکه در مسائل عقلیه احکامی نیست که دلیل آن‌ها از رعایا مخفی باشد، پس قول به خلاف وجدان است. و شاهد این دعوی است مخالفت بعضی از علماء فحول جلیل‌القدر طائفه امامیه در عصمت امام(ع) از سهو و نسیان، مثل شیخ صدوق و استاد او و بعضی دیگر. و خلاف بعضی در خصوصیات قیامت و رجعت و کیفیت معاد و حشر و نشر و در حدوث ما سوی الله که ذاتی است یا زمانی است و امثال آنها از مسائل بسیار که وضوح آن‌ها مثل وجود صانع نیست و عقل در ادراک آنها بالقطع والیقین مثل ادراک توحید و نبوت و عدل نیست. و همچنین نقل در آنها به منزله نقل در خلافت حضرت امیر(ع) و اولاد او (ع) به درجه نصیبت نیست. بالجمله همه ادله مسائل را واضح دانستن خلاف واضح است، و همه مسائل عقلیه را از ضروریات دین و مذهب شمردن خلاف ضرورت و بدیهه عقل است، و مورث سوءظن است به بسیاری از علماء جلیل‌القدر. و دلالت می‌کند بر معذور بودن در آنچه گفته شد، قول حق تعالی: ان الله لیس بظلام للعبید و قول او: لایکلف الله نفساً الا وسعها. و حدیث شریف مشهور میان امامیه و اهل سنت: رفع عن امتی الخطاء و النسیان و امثال آن‌ها از آیات و احادیث بسیار که بیان آن‌ها در این مقام میسر نیست، و اجماع منقول با ادله عقلیه و نقلیه کذائیه، معارضه نمی‌تواند کرد و آیه شریفه الّذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا دلالت برخلاف مطلب ما ندارد، زیرا که از قول حق تعالی، «فینا» مطلق عقاید و مطلق آنچه بازگشت او به خدای تعالی است از احکام مراد نیست بالاتفاق. والاّ لازم می‌آید که قائل شویم بلکه شیخ صدوق و امثال آن در مسئله عصمت انبیاء(ص) و ائمه دین (ع) از سهو و نسیان یا مجاهده نکرده‌اند، پس معاقب‌اند و یا آنکه کرده‌اند و قول ایشان به عدم عصمت حق است زیرا که از ارشاد و هدایت حق تعالی است و این هر دو باطل است.

و همچنین است حال در فروع و احکام و مسائل بسیار که علماء اخیر در آنها اختلاف و نزاع کرده‌اند با آنکه حق در واقع یکی است بالاجماع و خرابی فتح این باب بر اصحاب بصیرت واضح و روشن است، پس باید که مخصوص کنیم او را به مجاهده در معرفت به وجود صانع و واحدیت او چنانکه واضح است، زیرا که به اندک مجاهده و تأمل در مصنوعات و کیفیت صنع علم به آن حاصل میشود و یا عموم [...] به آنچه از صفات ذات مقدس است از ثبوتیه و سلبيه؛ پس آیه شریفه صریح در خلاف مطلب نیست.

بلی رجا واثق است که اگر سعی و اهتمام تمام در تحصیل عقاید و احکام به عمل آید، هادی علی‌الاطلاق به راه راست هدایت فرماید، به شرط آنکه محبت دین آباء و اجداد، تعصب و عناد و غرض و مرض دنیوی را از دل خارج کرده، متوجه ادله مخالف و موالف شود.

### [تکلیف جاهل قاصر در مباحث اعتقادی]

و دیگر بدان که مقتضای عقل و نقل چنانکه در ربیع‌الزهار بیان کرده‌ایم آن است که مکلف معذور است در جهالت از تکالیف مادی که در طلب [است]، یعنی او را به سبب ترک آن تکلیف معاقب نمی‌کنند. ولیکن بر ما مکلفین در باب آن شخص چه لازم است، آیا او را به حکم منکران عقیده باید که بدانیم؟ پس اگر آن مسئله از ضروریات دین است، باید که او را کافر بدانیم و اگر از ضروریات مذهب است، باید که مخالف مذهب بدانیم یا نه، یا آنکه درباره او توقف کنیم؟

شیخ یوسف بحرانی در باب متأمل در وجود صانع، حکم به کفر کرده است و آن به جهت آنست که آن را فطری می‌داند نه نظری. و همین معنی دلیل کرده است بر عدم نظریه آن و گفته است که اگر نظری بود پس محتاج بود که مهلت داده شود تا آنکه تأمل و نظر در آن بکند و یا آنکه از کسی سؤال کند و تقلید کند، به آنکه علما به آن قائل نیستند.

و بعضی از علما میل کرده‌اند به آنکه معرفت نبی و امام، بلکه جمیع عقاید اسلامیّه فطریه است و کسبیه نیست و بعضی از اخبار به آن دلالت دارد و اثبات این مطلب در نهایت اشکال است؛ بلکه حدیث صحیح برخلاف آن دلالت دارد. و آن این است که در کافی روایت شده است که راوی از حضرت صادق (ع) سؤال کرد که، اگر بر امام حادثه‌ای روی داده شود مردم چه می‌کنند؟ آن حضرت فرمود: کجاست قول حق تعالی: فلولا نفر من کل فرقه و تا آخر آیه تلاوت فرمود. پس فرمود که ایشان معذورند مادامی که در طلبند و آن اشخاصی که انتظار ایشان را می‌کشند، در عذرند تا مراجعت کند به سوی ایشان اصحاب ایشان. و امثال این از احادیث بسیار است و وجدان حکم می‌کند که نبوت خاتم الانبیاء (ص) و امامت بلا فصل حضرت امیر (ع) من حیث هو از فطریات و بدیهیات عقل نیست، زیرا که عقل بیش ازین حکم نمی‌کند که باید مرشدی از جانب اقدس الهی از برای خلق باشد. و اما آن علی (ع) است یا عمر، پس محتاج به اثبات [است]. از تأمل در معجزات و صفات و نصوص و همچنین معاد و سؤال قبر و میزان و غیر آن‌ها از کلیات و جزئیات موقوف است معرفت آن‌ها به تأمل در نصوص یا اطلاع بر ضروری دین یا مذهب بودن آن‌ها. پس حکم به بدیهی کردن آن‌ها خلاف بدیهی است. پس بینه و بین الله معذور است. ولیکن اگر بعد از تأمل و تدبر انکار کرد، کافر است و فاسق العقیده است.

اگر از اموری است که ادله آن‌ها واضح است، زیرا که معلوم می‌شود که قصور کرده است و اگر چنین نیست، مقصر نیست به تفصیلی که سبق ذکر یافت و قاصر را در حکم به اسلام و عدم او تأمل است، زیرا که اسلام در نظر ما اقرار به عقاید مقررّه است و مفروض آن است که آن شخص به آن‌ها یا بعض آن‌ها بالفعل مقرر نیست، و کفر عبارت از انکار است و مفروض، عدم آن است و میان انکار و اقرار، تأمل و توقف واسطه است. پس می‌شود که درین اثنا، مثل مستضعف میان مسلم و کافر واسطه باشد. و همچنین است کلام، اگر آن شیء از اصول مذهب باشد، پس میان مؤمن و مخالف واسطه خواهد بود. ولیکن از حدیث معلوم می‌شود که خارج از مذهب نمی‌شود به توقف در امام تا آنکه معین شود. و اما امر آخرت او، پس به آن، جناب باری اعراف است و مسئله در نهایت اشکال است و از اصحاب، نصی درین باب در نظر نیست و مقتضای قواعد همین است که بیان شد. والله العالم بحقایق احکامه.

و احدی از اصحاب را ندیده‌ام که مقدار نهان نظر را معین کرده باشد. و صاحب معالم و جمعی تصریح کرده‌اند که دلیل اجمالی که نفس به آن مطمئن شود کافی است، اگرچه شبهات خصم را رد نتواند نمود و به هر حال رجوع به ادله را همه لازم دانسته‌اند و او را دقتی ضرور است، اگر همه به قدر ملاحظه معجزه و تفریق میان آن و سحر باشد. و در این وقت آن شخص نه منکر است و نه مقرر، پس نه مسلم است و نه کافر، و موافق اخبار و عقل باید مؤاخذه نباشد. این است آنچه عجاله به خاطر می‌رسد و توضیح این مطالب درین مختصرات میسر نیست. و مخفی نماند که مسائل و احکام، بالتمام از اول عصر حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) ضروری دین و مذهب نبوده‌اند، بلکه به تدریج بعضی از آن‌ها به این حد رسیده‌اند و باقی هنوز در حد عدم ضرورت باقی‌اند. پس اگر برخورداریم به عالمی که انکار کرده است چیزی را که الحال ضروری مذهب است، مثل عصمت امام از سهو و نسیان و امثال آن، پس او را خارجی نخواهیم دانست؛ به سبب آنکه انکار ضروری مذهب کرده است، و با اشتباه احوال، سکوت از حال او لازم است.

و متوقع از ناظران این رساله آن است که در مراتب مسطورّه تأمل و تدبیر کنند و با جماعت مغفوله، فریفته نشوند، به جهت آنکه او را به ادله عقلیه و نقلیه صریحه قابلیت معارضه نیست. پس بناءً علی ما توفّر، هر گاه عالمی امامی مذهب خطا کند در حکم مسئله مشکله [ای] که دلیل آن واضح نباشد و از ضروریات دین و مذهب نباشد و بدانیم که جد و جهد به قدری که معتبر است، داشته است و از کتب علمیه و عملیه او معلوم کنیم که در امور شریعت و احکام بی‌مبالات نبوده است، [نمی‌توان] بر او ابواب طعن و لعن را گشود.

### [مسأله لعن و طعن بر کفار]

و دیگر بدان که لعن و طعن بر هر یک از فساق و کفار بخصوصهم و جویی ندارد و تبراء هر یک بخصوصه از عقاید لازمه نیست؛ مگر از اشخاصی که احوال ایشان بر عاقلان واضح است. بلی از جمله واجبات است مجماً اولیاء الله را خوب دانستن و دوست داشتن، و برخلاف آن به اعداء الله بودن. و جایز است لعن بر کسی که فاسق بالجوارح باشد، یعنی عالماً عامداً معصیت جناب اقدس باری تعالی و خلاف حکم او را بکند. ولیکن تفحص و تجسس از احوال مردم کردن با آنکه تو مجتهد نباشی و آن مردم در سند و طریق روایات و اخبار نیز واقع نشده باشند، لزوم و وجوب ندارد و در امثال این مقام از موضوعات، علم ضرور است و ظنّ حاصل از شهادت عدل یا عدلین یا جز ایشان بر جرح و تعدیل اشخاص، از برای مجتهد حجت است. در باب تصحیح اخبار و قبول شهادت به نهجی که در



مَلْخَصٌ [؟] بیان شده است و از برای غیر او حجت نیست، مگر در صورتی که بخواهد با او نماز جماعت کند یا آنکه به فتوای او عمل کند، که در این صورت تفحص لازم است.

و جایز است عمل به قول عدل نه تقلیداً بلکه این مدرک اجتهاد اوست، در اثبات این دو صفت بر مقلد جایز است که درین دو باب و نحو آن از موضوعات تقلید کند، بلکه هرگاه مجتهد حی به مقلد خود گفت که فلان شخص مثلاً فاسدالعقیده است یا فاسق است، این مثل آن است که بگوید فلان جامه به نجاست ملاقات کرده است. پس چنانچه به قول او لازم نیست که جامه را نجس بدانیم، همچنین به قول او لازم نمی‌شود که آن شخص را بد و ملعون بدانیم، خصوصاً اگر آنکه و آن شخص را که خبر از حالش داده است میّت باشد، آن شخص خبر دهنده [نیز] میّت باشد.

پس تحصیل معرفت به احکام را در کنار گذاشتن و تجسس در خصوص اشخاص ملعونین کردن، که کدام شخص ملعون است و کدام ملعون نیست، عین خطا است، خاصه آنکه از روی تقلید باشد، چنانکه شیوه بسیاری از عوام الناس است. طرفه‌تر آنکه علت را دریافت نکرده لعن می‌کنند، چنانکه عزیزی به عاصی گفت که شما به ملامحسن کاشانی و شیخ بهاء‌الدین عاملی و قاضی نورالله شوشتری و خواجه نصیرطوسی و شیخ میثم بحرانی و میرمحمدباقرداماد و ابن ابی‌جمهور لحسائی لعن می‌کنید یا نه؟ من گفتم معلوم است که اسم باقی ارکان دین را نمی‌دانی و اگر نه از احوال ایشان نیز می‌پرسیدی. پس گفتم که من لعن نمی‌کنم، زیرا که مطلع نشدم از ایشان به چیزی که به سبب آن مرا قطع حاصل شود بر فساد عقیده ایشان، و آنکه با بطلان مذهب از دنیا رفته‌اند، بلکه از برای ایشان طلب رحمت و مغفرت می‌کنم و به سبب بعضی از کلمات متشابهه صادره از بعضی، برای من ظن به فساد عقیده ایشان حاصل نمی‌شود. و با ملاحظه دقت و تأمل ایشان در باب احکام اصلیه و فرعیه، و اگر بر من هم فساد عقیده بعضی معلوم باشد از برای تو فایده ندارد، زیرا که از برای تو عمل به ظن و تقلید درین باب جایز نیست. پس آن شخص گفت که علمای ما می‌گویند که ایشان صوفی و قائل به وحدت واجب‌الوجود بوده‌اند و به این سبب ملعون‌اند و از ملت و شریعت بیرونند.

پس این فقیر آنقدر سعی کرد که این عقیده را از خاطر او محو کند و بفهماند که قول به وحدت واجب‌الوجود که از روی منابع شنیده بود، همین معنی را دریافت کرده، به لعن آن جماعت مذکوره مشغول بود.

به عظیم‌آباد چون رسیدم به غیر از سؤال از آنکه کدام شخص واجب‌اللعن است و کدام نیست، دیگر چیزی ندیدم. جماعتی به اشخاص مذکورین، طعن و لعن می‌کردند و جماعتی بر طاعنین و لاعنین بر ایشان مذمت و لعن می‌کردند.

پس شخصی از عاصی پرسید که به کدام کس لعنت کنیم و ما در میان این دو طایفه حیرانیم. عاصی از او از چند مسئله ضروریه نماز سؤال کرد، دید که مطلقاً معرفت به احکام واجبیه ندارد. پس به او گفت که شما از این دو طایفه دست برداشته، به خود لعنت کنید که امورات لازمه را عارف نشده متفحص ازین امورات می‌باشید و خانه را درست نکرده، متوجه نقش و نگار آن شده‌اید. بدانکه چون فتح باب طعن و لعن به علماء از روی تقلید دراین حدود بسیار شده است، لهذا فی‌الجملة عنان قلم را به سمت بیان این مدعا معطوف داشت.

که تو آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

پس بر شخص عامی در باب لعن، واجب است که علم حاصل کند به اتصاف آن کس به صفت موجبه لعن. و درین باب به قول مجتهد، خواه حی باشد و خواه میّت، اعتماد نمی‌تواند کرد، مگر آنکه قول او افاده علم کند و این بسیار مشکل است که حاصل شود و خصوصاً اگر خبر دهد مجتهد از اشخاصی که مرده‌اند و حال ایشان متواتر نیست، چه در این وقت مجتهد را به جز ظن چیزی نیست، پس از قول او چگونه علم حاصل خواهد شد. و در حدیث نهم از چهل حدیث تورات که مشهور به احادیث قدسیه است، و علما او را از ائمه اطهار(ع) نقل کرده‌اند، مذکور است که: **يَابْنَ آدَمَ لَا تَلْعَنُوا أَحَدًا مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَتَرْجِعَ إِلَيْكُمْ**. یعنی ای پسر آدم لعنت نکنید کسی از مخلوقین را پس برمی‌گردد لعنت بر شما. و این حدیث عام است در عدم جواز لعن، و مخصوص است به مقامی که علت جواز لعن واضح شود و علم حاصل گردد به اتصاف آن شخص به آن علت، به نوعی که در شریعت معتبر است، و در غیر آن صورت جایز نخواهد بود.

تو خواه از سختم پند گیر، خواه ملال

من آنچه شرط بلاغ است با تو برگفتم

### [آیا عامل به احکام فرعیه باید مجتهد باشد؟]

و دیگر بدان که عامل به احکام فرعیه باید که خود حکم شرعی را استخراج کند، از ادله قطعیه اولیه. یا ادله ظنیه [که] ثابت باشد حجت آن‌ها به دلیل قطعی. و عمل به ظن غیر ثابت الحجه جایز نیست، و امامیه را در آن خلاقی نیست و یا آنکه مطیع چنین کسی باشد به شرط حیات و عدالت او. و تقلید میّت جایز نیست

مادام الامکان و در حال ضرورت بهتر به گمان قاصر آنست که عمل کند به آنچه جدی مجلسی در حد یقۃ المتقین احوط دانسته‌اند و اقرب آنست که به قول هر یک از علما عمل می‌توان کرد و به قول اعلم و افضل عمل کردن واجب است. و جمعی از علما گفته‌اند که ثابت می‌شود اجتهاد و مراتب آن به تجربه و امتحان اصحاب فن در مباحثه و مکالمه و تصدیق علما و اذعان فقهاء یا تواتر خبر از ایشان و خبر عدلین، بلکه عدل واحد و به اجازه حکم کردن از جانب شخص معلوم الاجتهاد، نه روایت کردن کتب اخبار یا آنچه از آن مجتهد شنیده است. اذ ربّ حامل فقه لیس بفقیه و ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه.

و اجازه روایت بسیار است که مجتهدین از غیر مجتهد گرفته‌اند و به غیر مجتهد داده‌اند. و با عدم ظن و یا ظن به عدم اتصاف شخص به صفت اجتهاد و عدالت، بر مقلد تقلید او جایز نیست اجماعاً، بلکه محقق و جمعی از علما حصول علم را ضرور می‌دانند و اقرب آنست که مادام الامکان تحصیل علم لازم است و اگر متعذر شد به ظن اکتفا می‌توان کرد. و تحصیل علم موقوف به آن نیست که خود عالم و مجتهد باشد، چنانکه شخص را از تسماع و تظافر علم حاصل می‌شود گردید. [مانند آنکه گویند فلانی] نحوی یا صراف خوبی است با آنکه آن شخص را از علم نحو و از صرافای و قوفی نیست. و سید مرتضی و جمعی به این معنی تصریح کرده‌اند و تجربه نیز صحت گواه است.

و مخفی نماند چنانکه اجازه روایت دلیل اجتهاد نیست، همچنین تألیف کردن دلیل اجتهاد نمی‌شود و چه بسیارند از مجتهدین که تألیف و تصنیف ندارند و چه بسیارند از مصنفین که به درجه اجتهاد نرسیده‌اند. بلکه بسیار به نظر رسیده است که صاحب تصانیف حسنه بوده‌اند و انسان را از مکالمه آن‌ها معلوم می‌شده است که به درجات از مرتبه اجتهاد بالاترند، و بعد از آنکه با ایشان صحبت و مباحثه شده است، به وضوح رسیده است که مصداق کمثل الحمار یحمل اسفاراً اند و به غیر از بافندگی چیزی نفهمیده‌اند، بلکه دیباجات خطب کتب علما را نیز داده به نام خود ساخته‌اند. و عوام فقیر چنین یافته‌اند که معنی اجتهاد آن است که شخص چند کتاب عربی را از فقه و غیر آن به عنوان ترجمه بخواند، اگر چه کنه مطالب صاحب کتاب را دریافت نکند، و اگر تصنیف کرد او را در مرتبه نبوت می‌دانند. هیهات این الثری و این الثریا.

تا سیه روی شود آنکه درو غیش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

مجملاً مرحله دین‌داری، وادی‌ای است خطرناک، و در آن دزدان و درندگان بی‌باک بسیارند. ایاک انتم ایاک. دین خود را به دست هر کس نده و به قول هر گلستان خوان اعتماد ننمای. انما اخوک دینک فاحتط له. و دیگر بدان که به زعم این فقیر، طریقه اخباریین صحیح نیست و این نزاع از مدت است که در میان علما جاری است و ظاهر آن است که من بعد هم خواهد بود. ولیکن اخباری بودن هرگاه از روی فهم و دلیل باشد، موجب فسق و خروج از عدالت نمی‌شود و علما را در ادله و کیفیت دلالت اختلاف بسیار است. کسی کتاب الله را حجت نمی‌داند و می‌گوید که لغز و معماست، ما نمی‌فهمیم و علم او مخصوص به ائمه است و بر این از اخبار شاهد دارد. و کسی حجت می‌داند و بلکه می‌گوید که می‌شود که علما تا هفت بطن او را دریافت کنند از تدبّر و تفکر در آن، و بر این دلیل و گواه دارد. و بعضی اخبار احاد را مطلقاً حجت نمی‌داند و بر این دعوی اجماع می‌کند و جمعی برخلاف آن می‌گویند و بعضی استصحاب را حجت می‌دانند و کسی قایل به تفصیل شده و مطلق استصحاب را حجت نمی‌داند، و بالجمله اختلافات علماء در احکام و در ادله احکام از حد بیرون است، و مع ذلک احدی دیگری را فاسق و ملعون ندانسته است.

### [در قدح ملامحمد امین اخباری]

و اوّل کسی که باب طعن را بر علما گشوده است ملامحمد امین اخباری است و به این سبب مطعون تمام علماء شده است. و بود معاصر ما شخص اخباری مقدّسی در مشهد کاظمین(ع)، و نماز جماعت می‌کرد با عدم تقیه. مجتهدین مردم را از آن منع نکردند بلکه توثیق او می‌کردند و حکم می‌نمودند به صحت نماز جماعت با او. و همیشه کتب مجتهدین در دست اخباریین بوده است، و کتب و اقوال و کلمات یکدیگر را شاهد خود می‌کرده‌اند، چه غرض اصلی آنست که حکم شرعی از دلیل قطعی معلوم شود. و اما آنکه آن دلیل، کتاب است یا خبر، پس آن مقصود بالذات نیست، زیرا که آن موقوف به نظر آن شخص است، اگر دلیل قطعی در نظر او بر حجیت آن قائم شده است، مثاب است، و الاّمعاقب خواهد بود و صحت منافات با خطا ندارد و بعضی از جهل چنین خیال کرده‌اند که اخباری آنست که عمل به اخبار اهل بیت(ع) می‌کند، و مجتهد به آن عمل نمی‌کند بلکه به ظن و تخمین عمل می‌کند. و این عین خطا است زیرا که عمل به ظن و تخمین من دون دلیل قطعی باطل است باتفاق الامامیه. و مدار عمل مجتهد نیز بر اخبار اهل بیت اطهار(ع) است ولیکن نزاع در راه عمل است و در کیفیت عمل به آن است و در حجیت ادله دیگر است. و بیان این مطلب درین مقام مناسب نیست و عوام چنین دانسته‌اند که این نزاع، مثل نزاع سنّی و شیعه است.

## [جنگ اخباری - اصولی]

و جمعی از عوام را ملاحظه می‌کنیم که بعضی از ایشان خود را مرید اخباریین می‌دانند و به مجتهدین بد می‌گویند و بعضی برعکس شده، به اخباریین لعن و طعن می‌کنند و از حقیقت حال اصلاً اطلاعی ندارند. و فی الحقیقه منظور ایشان اداء حق درهم و دینار است. اعاذنا الله من سوء الجهالة والصلالة بمحمد وآله شفعاء یوم القیامه.

و اما بطلان مذهب اخباریین، پس از طریق متعدده ثابت است و به عنوان اجمال باید دانست که عمده اخباریین عمل به ظن را حرام و از مخترعات اهل سنت می‌دانند و مجتهدین جایز می‌دانند عمل کردن به ظنونی که از شرع منع از آن‌ها نرسیده است، زیرا که عباد بالقطع و الضروره من الدین مکلف‌اند به احکامی که رسول خدا(ص) فرموده است و عقل درک نمی‌کند مگر نادری را، و اجماع محصل و ضرورت دین ثابت نیست مگر در موارد کلیه مثل وجوب نماز و وجوب صوم و امثال آن‌ها و در بعضی از جزئیات. و ضرورت عقل حاکم است که به اجماع محصل و ضرورت دین و عقل کار تمام نمی‌شود و اخبار داده از سادات اطهار نه قطعیه الصدوراند و نه قطعیه الدلاله، زیرا که احتمال سهو و نسیان و خطا، بلکه تعمد کذب بر روایت آنها جایز است، بلکه محقق است. و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و محکم و متشابه در آنها بسیار است.

و قرآن اگرچه مقطوع الصدور است ولیکن درباره احکام، مجمل است و جزئیات فروع در آن بیان نشده است. و علاوه بر آن در معرفت مراد موقوف به اصول و قواعد ظنیه است، مثل اصل عدم قرینه و امثال آن. پس مع تلک المراتب ما یا مکلفیم به آن احکام یا آنکه هیچ مکلف نیستیم. و ثانی باطل است بالضرور ة من الدین، و بر فرض اول یا مکلفیم به آنکه قطع حاصل کنیم به آنچه در واقع است و یا مکلفیم به ظن به آن و یا ... پس تکلیف مالا یطاق است. و اما دویم پس خلاف اتفاق و مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است. پس وسط که عمل به ظن باشد معین به این دلیل ثابت می‌شود حجیت کتاب و خبر واحد و اجماع منقول و امثال آن‌ها از ظنونی که حرمت عمل به آن‌ها از شرع معلوم نشده است، مثل قیاس و نحو آن و زیاده از این توضیح این مطلب درین مقام میسر نیست. و اگر انصاف باشد آنچه بیان شد در ابطال اصل ایشان کافی است. و دعوی قطعیه الصدور بودن آنچه در کتب اربعه است، خلاف قطع عقل است و ادعای اجماع مسلمین بر عمل به اخبار آحاد فی الجمله کافی نیست، زیرا که معلوم نیست که کدام جوهر اخبار بوده است و با کدام شرط بوده است که عمل می‌کرده‌اند. چه شرایط عمل به آن‌ها محل خلاف‌اند و از اجماع مجمل کار درست نمی‌شود. چنانکه در جواب مسائل دکنیه مذکور کرده‌ایم، هر که خواهد در آنجا مطالعه نماید. و اصل بر اوست استصحاب و نحو آن‌ها از اصول عقلیه تمام از اخبار راتب می‌شود و نزاع در اصطلاح بی‌معنی است.

و علم اصول فقه علمی است که در آن بحث می‌شود از حجیت کتاب و سنت و اجماع محصل و منقول، و حجیت مفهوم شرط و صفت و مفهوم غایت و امثال آن‌ها، و از کیفیت دلالت عام و خاص و مطلق و مقید و امر و نهی و وجوب مقدمه واجب و امثال آن‌ها، و از علاج در وقت معارضه کتاب با کتاب و سنت با سنت، و هر یک از ادله با دیگر، و این امور تمام دایر میان نفی و اثبات‌اند که بعضی درین‌ها امری را ثابت می‌دانند و بعضی نفی نمی‌کنند و به سبب آن احکام مختلف می‌شوند. پس هرگاه این شخص مثلاً نفی می‌کند حجیت و عدم حجیت کتاب را، پس لازم می‌آید ارتفاع نقیضین، و آن باطل است. و اگر یکی را ثابت می‌داند و دیگری را نفی می‌کند، پس با ملاحظه دلیل است یا بدون دلیل تا باطل است بالاتأمل. پس معین شد وسط. و همچنین است حال در هر مسئله از مسائل اصول فقه من الاول الی الاخر. و علمی که در آن بحث ازین مطالب می‌شود او را اصول فقه می‌گویند.

پس آنچه بعضی از قاصرین گفته‌اند که علم اصول فقه از مخترعات عامه است، ناشی از کمی تأمل و تدبر است. بلکه کلام در مسائل اصولیین یعنی اصول دین و اصول فقه از قدیم بوده است. هر که کتاب احتجاج طبرسی و عیون اخبار الرضاع(ع) و امثال آن‌ها را مطالعه کند و نزاع فضل بن شاذان را در اجتماع نهی و امر ملاحظه کند، معلوم خواهد گردد مجملی از مراتب اصولیه را موافق اخبار فاضل مقدس، ملأعبدالله تونی در وافیة الاصول ذکر فرموده است و این قاصر نیز برخی را در کتاب درر الغرویه فی اصول الاحکام النبویه(ص) بیان کرده است. پس باید که به این کتب رجوع کرد و سوءظن به علماء اجله مثل علامه و غیره نداشت به آنکه ایشان این مطالب را از کتب عامه انتخاب کرده‌اند. هر که ذریعه سید مرتضی و عدّه شیخ و غنیه ابن‌زهره را ببیند، خواهد دانست که ابتدای تدوین اصول از علامه نیست، بلکه این قاصر رساله اصول فقه شیخ مفید را نیز دیده است که تقریباً هزار بیت می‌شود و فاضل کراچکی آن را به تمامه در کتاب کنزالفوائد نقل کرده است. و اگر تدوین و تنقیح را از مخترعات قبیحه می‌دانند باید که این طعن را بر محمدین ثلاثه هم بزنند، زیرا که ترتیب و تنقیح اخبار به طوری که در کتب اربعه است، سابق بر آن نبوده است و ابتدای آن از ایشان است. و انصاف آن است که درازای این تعب و محنت برای ایشان طلب رحمت و مغفرت کنند، نه آنکه ایشان را مطعون بدانند. اعوذبالله من درکات الهلاک.

و طریقه احتیاط عندالتحقیق بدون اجتهاد یا تقلید صورت نمی‌گیرد، چنانکه در حاشیه قوت لایموت بیان کرده‌ایم.

[آیا اجتهاد برای عوام هم امری واجب است؟]



دیگر بدان که بعضی از قداما اصحاب گفته‌اند که بر عوام نیز واجب است که احکام فرعیه را به استدلال دریافت کنند و این توهم محض است. زیرا که اگر بر هر شخصی واجب باشد که عمل کند به احکام از روی استدلال، پس در حال ورود واقعه که حکم آن ظاهر نباشد، یا مکلف است به حکمی، یا مکلف نیست، و احدی را خلاف در بطلان دویم نیست و بر فرض اول می‌گوئیم که عمل به اصل برائت قبل از تحقیق از سایر ادله باطل است اجماعاً و محض اجتهاد لازم است. پس بناء علیه تحصیل معرفت به طریق استدلال بر وی واجب می‌شود به مجرد بلوغ، یا بعد از حدوث آن واقعه. اما اول، پس باطل است به سبب نرسیدن امر از شارع بر آن و عدم ثبوت مکلف قبل از بلوغ و علاوه بر آن مستلزم جرح و ضیق، بلکه فساد در نظام عالم است. چنانکه بر آذنی عاقلی واضح و روشن است. و اما ثانی، پس تکلیف بما لایطاق است. زیرا که در حین وقوع واقعه، تحصیل مرتبه استدلال میسر نیست. پس ثابت شد که تکلیف به تقلید باشد و ازین جهت است که اجتهاد را واجب کفائی دانسته‌اند و بعضی از قاصرین اخباریین و گویا که ملا محمدامین باشد، قائل شده است به آنکه جایز است بر مقلد که در هر مسئله خلافیه متمسک شود به نص صریح که خالی باشد از تمام منافیات و معارضات، و جایز نیست که از نص دست برداشته عمل کند به ظن صاحب ملکه اجتهاد. و بطلان این کلام واضح است، زیرا که علم به صحت آن و خلو آن از معارضات، حاصل نمی‌شود مگر با احاطه به علم رجال و کتب احادیث و تفاسیر و علوم عربیه و نحو آن‌ها، و چنین شخص خود مجتهد خواهد بود. غایة الامر آن است که متجزی باشد و آن را در آن باب مرتبه تقلید نیست بنابر آنکه متجزی موجود باشد و به قول خود توانی نمود و این مطالب را در درر الغرویه بوجه اتم بیان کرده‌ایم و درین رساله مقصود بالذات اشاره مجمله است.

### [خطای مجتهد و معذور بودن او در خطا]

و دیگر بدان که هرگاه مجتهد بعد از تفحص و تجسس در مسائل نظریه خطا کند، معذور است و ملامحمد معذور ندانسته است و آن مستلزم تکلیف ما لایطاق با نفی تکلیف است.

و بیان آن بر سبیل اجمال موقوف به بیان مقدمه‌ای است و آن این است که مدارک استخراج احکام فرعیه که محل خلاف‌اند، نیست مگر کتاب و سنت و استصحاب و برائت اصلیه و اجماع منقول. و این ادله افاده نمی‌کند مگر ظن به آنکه این حکم مثلاً همان است که شارع مقدس در عصر خود بیان فرموده است ولیکن چون ادله قطعیه بر حجت بودن آن‌ها قائم شده است، واجب است بر مجتهد و مقلد او عمل کردن بر آنچه مظنون او شده است. پس عمل ایشان بر قطع است و ازین جهت است که گفته‌اند که ظنیت طریق منافات ندارد با معلوم بودن حکم. پس آنچه اخباریین گفته‌اند که مجتهدین عمل به ظن می‌کنند، غلط محض است و خود به همین ظن عمل می‌کنند ولیکن او را قطع نامیده‌اند. چون این مرحله معلوم شد، منکشف گردید که هر یک از مجتهدین و اخباریین فی الحقیقه احتمال می‌دهند که آنچه به ظن ایشان رسیده است، خلاف آن چیزی است که در واقع است، زیرا که با ظن، احتمال نقیض لازم است. پس مع‌ذلک یا مکلف‌اند به عمل بر آن، اگرچه مطابق نفس الامر نباشد و یا آنکه مکلف‌اند به آنچه در واقع است با عدم امکان معرفت آن، یا مطلقاً مکلف نیستند. دویم مستلزم تکلیف ما لایطاق است و سیوم خروج از دین و رفع تکلیف از جمیع مکلفین است. پس اول معین شد، و با قول به وجوب عمل به آن، استحقاق عقاب بر آن غیرمعقول است.

پس معلوم شد که باید معذور باشند و علاوه بر آن می‌گوئیم که بنابر قول ملامحمدامین، لازم می‌آید تفسیق جمعی از علماء عظام و اصحاب کرام علیهم رحمة الله الملك العالم. زیرا که ایشان استنباط احکام از ادله شرعیه می‌کرده‌اند و در آن اختلاف بسیار واقع شده است و مخالفت ابن‌بابویه با فضل‌بن‌شاذان در مسئله میراثیه چنان که در فقیه است و معروف است، و همچنین است معارضه او با یونس‌بن‌عبدالرحمان در مسئله میراثیه دیگر، و جلالت شأن هر سه شخص مشهور است. و ابن‌بابویه می‌گوید که صحیح است نماز در جامه شراب‌آلوده؛ چون شراب را نجس نمی‌داند و جایز نیست نماز در خانه‌ای که در آن شراب باشد؛ به سبب ورود نهی از آن در حدیث؛ و مشهور میان علما خلاف آنست.

مجملاً که حکمی است که در آن فحول علماء خلاف ندارند؛ و خود ملاً محمدامین در فواید مدنیه در تحقیق معنی ناصبی می‌گوید که بعضی گفته‌اند که ناصبی آن کسی است که با اهل بیت(ع) عداوت داشته باشد؛ و بعضی گفته‌اند که با مذاهب امامیه عداوت داشته باشد؛ و معنی دویم در احادیث صحیحیه صریحه وارد است. و قول اول را کسی که قایل شده است، در معرفت احادیث و عقاید امامیه پر خیر نداشته است و حال آنکه ابن‌بابویه در فقیه و بعض دیگر معنی اول را ترجیح داده‌اند؛ و بر این معنی نیز حدیث روایت کرده‌اند. پس به حسب اعتقاد او جناب ایشان و سایر علما از اخباریین و مجتهدین محتمل است که بر خدا دروغ بسته باشند و گناهکار باشند و گناه مقلدین ایشان نیز به ایشان عائد شود؛ زیرا که به اتفاق فریقین، حکم الهی در واقع و نفس الامر یکی است و خطا متیقن است. پس همه مصداق "مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ" (مائده / ۴۴)، "مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" (مائده / ۴۵)، "مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" (مائده / ۴۷) که در سه آیه وارد است خواهند بود. نعوذ بالله من شرور هذا الاعتقاد. و آیه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ

سُبُلَنَا) عنكبوت/۶۹) سبق بیان شد. و علاوه بر آن می‌گوئیم که آنچه را دلیل قطعی شهادت دارد بر وجوب سلوک در آن بعد از مجاهده بسیار، پس همان سبیل حق تعالی است از برای او و راه نجات اوست؛ و در لفظ سبیل به این معنی اشاره و اشعاری هست و چه مضایقه است که حکم جناب شارع مقدس درباره مجتهد بعد از جد و جهد بسیار آن باشد که به مزنون خود عمل کند، اگرچه برخلاف واقع باشد. چنانکه بر کسی که جد و جهد در معرفت قبله کرد و طرفی را به حسب مظنه معین ساخت، واجب است که به آن طرف رو کرده، نماز کند اگرچه خلاف نفس‌الامر باشد؛ با وجود آنکه در نفس‌الامر توجه به اصل قبله واجب است. پس چنانکه حکم قبله در واقع یکی است و به حسب حال مکلف مختلف می‌شود، همچنین چه استبعاد دارد که احکام الله در واقع یکی باشند ولیکن به حسب مصالح و اوقات، مختلف شوند.

و مراد ما از خطا، عدم مضایقه است به آنچه اولاً در واقع مقرر بوده است و مصوبه حکم اولی را قایل نیستند و چه خوب فرموده است سیدالمجتهدین سیدمحمد مهدی طباطبائی نجفی - قدس سره - در بعضی از مؤلفات شریفه خود: المخطئة المصوبه کمصوبه المخطئه عندنا اجماعیه. و چون خوض درین مطالب مناسب این رساله نیست، لهذا در هر باب به جهت تنبیه اولی الالباب بشرذمه قلیله از آنچه در صفحه خاطر است اکتفا می‌شود. والله الهادی الی الصواب. و دیگر بدان که هرگاه مکلف مجتهد باشد و یا آنکه مقلد باشد و عمل او بر وفق اجتهاد واقع شد و خطا کرد، صحیح است و معاقب نیست و قضا و اعاده بر او لازم نیست، چنانکه معلوم شد. و هرگاه عمل او نه از اجتهاد باشد و نه از تقلید، پس خالی از دو صورت نیست؛ یکی آن که با واقع مطابق شده است و دیگر آن که نشده است و علی‌التقدیرین یا آنکه در وقت عمل قطع به مطابقه داشته است یا نداشته است. اما ثانی، پس اقرب آن است که صحیح نخواهد بود، اگرچه مطابق شده باشد.

اما در عبادات پس به جهت آنکه لازم است که به نیت قربت واقع شوند و آن با عدم جزم به آنکه حکم خداست، میسر نیست. و اما در غیر آن‌ها پس به جهت آن است که اصل عدم ترتب آثار است و یقین به نقل و انتقال و وقوع ایقاعات بدون مستند شرعی حاصل نمی‌شود. پس آن شخص آن شیء را از چه اعتبار واقع می‌داند و مسلم نداریم که ظن از برای غیرمجتهد حجت باشد، زیرا که حرمت عمل به ظن اجماعی است و آیات و روایات بر آن شاهدند و در باب مجتهد، ادله قطعیه قائم است بر جواز عمل به ظن از برای او و مقلد او؛ و به جهت غیر این دو کس قایم نیست. و علاوه بر آن اگر هر ظن حجت باشد از برای هر کسی، لازم می‌آید هرج و مرج در دین و خرابی شریعت مقدسه سیدالمرسلین(ص).

و اما در صورتی که حین‌العمل قاطع است ولیکن مطابق با واقع نشده است و یا آنکه شده است، پس در آن خلاف است و ظاهر از مقدس اردبیلی و بعضی دیگر صحت است به شرط مطابقه، و از سید نعمت‌الله جزائری صحت است مطلقاً؛ بلکه صورت ظن را نیز صحیح می‌دانند. اما مقدس، پس به شرط مطابقه، و اما سید جزائری پس مطلقاً، و شهید اول و ثانی صحیح نمی‌دانند مطلقاً. و این مشهور میان علما است و من می‌گویم که تحصیل علم به مطابق بودن آن با واقع و به آنکه این حکم در حق اوست از برای غیرمجتهد و مقلد او میسر نیست؛ زیرا که فرع کذائی که می‌خواهد مکلف آن را به عمل بیاورد یا از جمله ضروریات آن مذهب است، و یا آنکه از جمله اجماعیات است، و یا آنکه محل خلاف و نظر تأمل است که معرفت حکم نفس‌الامری در آن از روی ظن می‌شود. اما اول و دویم پس محل اجتهاد نیست و کلام در مسائل اجتهادیه است. و اما سیوم، پس می‌گوئیم که علم به جهت او حاصل نیست به مطابق بودن آن با نفس‌الامر؛ و حجیت ظن از برای غیرمجتهد ثابت نیست؛ پس براءت یقینیه از آن حکم به جهت او حاصل نشده است؛ پس در عهده آن باقی خواهد بود. و مطابق شدن او با فتوای مجتهد در صورتی است که آن فعل از روی تقلید او به عمل آید و آن در وقت عمل محقق نبوده است. و مطلق مطابقه او را ما قبول نداریم که مستلزم صحت باشد. بلی اگر فرض [کنیم] که در وقت عمل قطع به مطابقه داشته است، پس دور نیست و این بسیار نادر و شاذ است، چنانکه در ربیع‌الازهار مشروحاً بیان کرده‌ایم. و لهذا گفته‌اند که باید مکلف مجتهد باشد یا مقلد، بلکه در آن صورت نادره نیز حکم به بطلان می‌توان کرد به جهت آن که به مقتضای ادله قطعیه بعد از انسداد باب علم، حکم مجتهد عمل به ظنون خاصه است و حکم غیر او عمل کردن به قول او است ولیکن این بسیار از نظر بعید است.

و دیگر بدانکه طلب معرفت به احکام فرعیه واجب است؛ و اخبار و آیات و دلیل عقل بر این شاهداند؛ چنانکه سابقاً به آن اشاره شد. و جهل عذر نمی‌شود از برای کسی که شنیده باشد و یا فهمیده باشد که پیغمبری مبعوث شده است و از جانب خدا از برای هر جزوی و کلی از افعال او حکمی آورده است که باید بدان عمل کند. بلی اگر این معنی را نشنیده و یا آنکه خود نفهمیده است و یا آنکه دریافت کرده است، ولیکن در اثنای طلب است و خطا کرد، پس معذور است و بر او عقابی نیست و اعاده قضای آن موقوف به دلیل است. در هر جا که ثابت شود به جا آورده می‌شود و در هر جا که نشود نخواهد شد. و همچنین جاهل معذور است در چند موضع خاص مثل قصر و اتمام و جهر و اخفات و چند موضع دیگر که در محلش مقرر است، اگرچه بدانند که طلب معرفت واجب است. و مشهور میان علما آنست که جاهل، مطلقاً معذور نیست؛ مگر در مواضع خاصه. و شیخ یوسف بحرانی و سیدجزائری و بعضی دیگر می‌گویند اصل آنست که جاهل معذور است، مگر در جائی که خلاف آن ثابت شود. زیرا که خطاب به جاهل و تکلیف بمالاً یعلم قبیح است؛ و اخبار و عقل بر این شاهداند. و من می‌گویم با علم اجمالی به تکلیف قبیح نیست، چنانکه معلوم خواهد شد.

و اگر علم به هر جزئی ضرور باشد در تکلیف به او، پس لازم می‌آید جواز سقوط تکالیف بالمره؛ زیرا که با عدم وجود علم، تکلیف ساقط است؛ چنانکه قاعده در واجب مشروط است. پس اگر شخصی ترک کند تمام احکام را، معاقب نخواهد بود به آنکه بداند که حق تعالی به جهت هر فعلی از افعال او حکمی مقرر کرده است. و اگر فرض کنیم که معرفت به احکام و جوب ذاتی داشته باشد، پس بر او یک عقاب بیش نخواهد بود؛ زیرا که یک معصیت بیش از او صادر نشده است. و این خلاف معروف از اصحاب و معلوم از تتبع در روایات و آیات است. و اما آنکه با علم اجمالی و امکان حصول علم به جزئیات، خطاب و تکلیف قبیح نیست به آنها، پس به جهت آنست که اگر مولی به عبد خود بگوید که من از برای امور تو ضوابط چند مقرر کرده‌ام و به زید گفته‌ام باید که به آنها عمل کنی، عقلاً او را مذمت نمی‌کنند. و عبد اگر در خانه خود نشیند و طلب معرفت به آن احکام مقرر نکند، مورد مذمت عقلاً خواهد بود به جهت ترک آن احکام. و جایز است از برای مولی که او [را] عقاب کند و احدی از عقلا عذر جهالت در حالت تمکن از تحصیل علم را از او نمی‌شنوند. بلی اگر از اصل مکلف بودن جاهل باشد، خطاب و تکلیف هر دو قبیح خواهد بود و این نوع جاهل در مکلفین به احکام الله که عارف به بعثت نبی باشند، بسیار شاذ و نادر است. پس اگر مکلف جدّ و جهد کرد و به آنچه در واقع است، نرسید و یا آنکه در اثناء طلب بود و چیزی از او فوت شد، معذور است و معاقب نخواهد بود. و به آنچه مقرر کردیم جمع می‌شود میان اطلاق روایات وارده در باب احکام، و میان قبح خطاب و تکلیف بمن لایعلم و میان احادیثی که دلالت می‌کند بدان که جاهل معذور است. پس اقرب آنست که جاهل معذور نیست مگر در مواضع خاصه که به دلیل ثابت شده است و تفصیل این مطلب در ربیع‌الازهار و حاشیه قوت لایموت است.

و دیگر بدان که شرط است در مفتی که عادل باشد بالاتفاق؛ و مشهور میان علما آنست که عدالت عبارت است از قوّة و ملکه [ای] که منع کند او را از فعل کبائر و اصرار بر صغائر. و معلوم می‌شود آن به صحبت اکید؛ به نوعی که خلق از تخلق معلوم شود، یعنی دریافت کند که آنچه در او می‌بیند از صفات عادل، ذاتی او است یا آنکه ساختگی است. و مصداق این فرد است:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

و همچنین ثابت می‌شود به شهادت عدلین و به شیاع؛ به حدّی که اگر سؤال کنیم از حالش از اهل محله او و جماعت معاشرین با او، تمام بگویند که ما از او به جز خوبی و صلاح ندیده‌ایم.

و فاضل سبزواری و جمعی دیگر گفته‌اند که در باب عدالت اکتفا می‌شود به حسن ظاهر و ظاهر نشدن خلاف از او. و احتیاج به تجسس و تفتیش نیست. و این بعید است؛ زیرا که عدالت مشتمل است بر صفات وجودیه و عدمیه. و لابد است که مکلف را معلوم شود که آن شخص متصف به آن صفات هست یا نه. و مطلق حسن ظاهر اگر کافی باشد، لازم می‌آید که اگر شخص غریبی را دیدیم که ریش سفید دارد و تمام رخوت او سفید است و عصا در دست دارد؛ تسبیح و تهلیل می‌کند؛ من دون تأمل با او نماز کنیم و به قول او اعتماد کنیم؛ بدون تجسس از حال او که آن شیخ نجدی است یا مرد صالحی است و این بسیار مشکل است.

پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا ابلیس آدم روی هست

و مراد از صحبت اکیده آن نیست که شب بر در خانه او بایستد و یا آنکه تمام شب و روز را با او بسر برد، بلکه به حدّی که اطمینان حاصل شود کافی است. و این غالباً به اندک معاشرت معلوم می‌شود و صحیحۀ عبدالله بن ابی یعفر با این کلام معارضه ندارد. زیرا که حضرت صادق (ع) فرموده است که بشناسید او را به ستر و عفت و نگاه داشتن شکم و فرج و دست و زبان. و شناخته شود [به] پرهیزکاری که آن گناهان کبیره که خدا بر آنها وعده آتش کرده است، از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و فرار از جهاد و غیر آنها [انجام ندهد] و دلالت می‌کند به تمامه آنکه باشد سائر جمیع عیوب خود، با آنکه حرام شود بر مسلمین تفتیش آنچه سوای آنها باشد. و در صحیحۀ بعد از آن فرموده است که اگر از اهل محله و قبیله او سؤال کنیم، بگویند که ما ندیدیم از او مگر خوبی تا آخر حدیث. و شکی نیست که ثبوت عدالت در هر دو حدیث، موقوف به معرفت به آن صفات شده است و آن بدون صحبت نمی‌شود. نهایت آنست که صحبت و معاشرت بسیار و تجسس و تفحص از خفایا و زوایای امور در کار نباشد. و معروف میان اصحاب آنست که مراد از کبائر، گناهی است که وعده کرده باشد جناب اقدس الهی، فاعل او را به عقاب در قرآن شریف. و در کافی به سند صحیح روایت شده است که داخل شد عمرو بن عبید بر حضرت صادق (ع). پس چون سلام کرد و نشست این آیه شریفه را تلاوت کرد که: وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ (شوری/۳۷) پس ساکت شد. حضرت صادق (ع) به او فرمود که چه چیز ساکت ساخت تو را؟ پس عرض کرد که دوست می‌دارم که کبائر را از کتاب خدای عزوجل بشناسم. پس فرمود: خوب است. ای عمرو بزرگ‌ترین گناهان کبیره شرک به خدای عزوجل است. دلیل، کلام حق عزوجل [است] که می‌فرماید: مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ (مائده/۷۲) و بعد از آن مایوسی از رحمت خدا است به جهت آنکه حق تعالی می‌فرماید: لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رُوحِ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (یوسف/۸۷) بعد از آن امن از مکر خدا است یعنی از امتحانات او، به جهت آنکه می‌فرماید: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (الاعراف/۹۹) و از جمله کبائر، عقوق والدین است به جهت آنکه خدای عزوجل

گردانیده: “عاق جبار شقی”. و از آن جمله است قتل نفسی که خدا او را حرام کرده است، مگر به حق. و حکم الهی به جهت آنکه می‌فرماید: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/ ۹۳) و به فاحشه نسبت دادن زن شوهردار است، به جهت آنکه حق تعالی می‌فرماید: لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نور/ ۲۳) و خوردن مال طفل بی‌پدر است، به جهت آنکه حق تعالی می‌فرماید: إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (نساء/ ۱۰) و گریختن از جهاد است، به جهت آنکه می‌فرماید: وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ ذُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ (انفال/ ۱۶) و خوردن ربا است، به جهت آنکه می‌فرماید: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ (بقره/ ۲۷۵) و سحر کردن است به جهت آنکه می‌فرماید: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (بقره/ ۱۰۲) و زنا کردن است به جهت آنکه می‌فرماید: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (فرقان/ ۶۸) يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا (فرقان/ ۶۹). و قسم دروغ خوردن است به جهت آنکه می‌فرماید که: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ (آل عمران/ ۷۷) و خیانت کردن در غنائم است به جهت آنکه می‌فرماید: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران/ ۱۶۱) و زکوٰة واجبیه را ندادن است به جهت آنکه می‌فرماید: فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ (توبه/ ۳۵) و شهادت دروغ گفتن است و پنهان کردن شهادت است به جهت آنکه می‌فرماید: وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (بقره/ ۲۸۳) و خمر آشامیدن است به جهت آنکه خدا از آن نهی کرده است. و نماز را عمدتاً ترک کردن است یا چیزی را از فرایض خدا به جهت آنکه رسول خدا(ص) می‌فرماید [کسی که] ترک کند نماز را عمدتاً پس به تحقیق که بری شده است از عهد خدا و عهد رسول او. و نقض عهد کردن است و قطع رحم کردن است به جهت آنکه می‌فرماید: أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (رعد/ ۲۵) گفت: راوی: پس بیرون رفت عمرو و به آواز بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: هلاک شد هر کسی که گفت برای خود و نزاع کرد با شما در فضیلت و علم. و در روایت فضل از حضرت امام(رضاع) بر اینها اضافه شده است اکل میت و خون و گوشت خوک و آنچه به غیر نام خدا ذبح شود به غیر ضرورت و خوردن مال حرام و قمار بازی و دزدی و کم کردن در کیل و وزن، و لواطه و اعانت ظالمین و میل به ایشان به قلب و حق مردم ندادن با امکان، و دروغ گفتن و اسراف کردن یعنی بی‌اندازه و بی‌مصرف خرج کردن، و خیانت کردن و حج بیت‌الله را خفیف دانستن و با دوستان خدا جنگ کردن و اشتغال به لهو و لعب، و مُصِر شدن بر گناهان. و در بعض اخبار وارد است که غنا و ظلم کردن در وصیت و دروغ گفتن بر خدا و رسول(ص) و ائمه(ع) از کبائر است و بعضی از علما گفته‌اند که کبائر مثل لیلۃ‌القدر مخفی و پوشیده‌اند تا آنکه هر شخص از هر معصیت اجتناب کند به جهت آنکه شاید از کبائر باشد. و مراد از اصرار بر صغائر آنست که صغیره به عمل بی‌باورد، خواه از نوع واحد باشد یا از نوع مختلفه. و بر طالبان راه هدایت پوشیده نماند که حکم کردن و فتوی دادن با آنکه شخص عارف به ادله معتبره آن نباشد گناه عظیم دارد اجماعاً. و می‌بینیم که این مرحله در نظر جمعی بسیار سهل و آسان می‌نماید و اخبار در ذم و توبیخ این جماعت بسیار است و حق تعالی چنین اشخاص را کافر و ظالم و فاسق خوانده است و با این طائفه نماز کردن حرام و باطل است و اجماعاً ایشان را بدون خوف و تقیه، عزت و احترام کردن فسق صریح و گناه عظیم است و با ایشان به درهم و دینار سلوک کردن، موجب فساد دین و خرابی شریعت سیدالمرسلین است و حق تعالی فرموده است: وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ (مائده/ ۲) و به عقیده عاصی این جماعت از شارب‌الخمر بسیار بدترند؛ زیرا که شارب‌الخمر به خود ظلم می‌کند و خود را خراب می‌کند و این جماعت به جهت معیشت چند روزه خود، مال و جان و نسب و حسب و امر دین و دنیای مسلمانان را خراب می‌کنند. و اغلب آنست که در هر جا که این جماعت معتبرند، نیست مگر از بی‌اعتباری دین در نظر مسلمین و عدم تمیز اعیان و بزرگان میان حق و باطل، و میان جهال و اصحاب کمال. اللهم انصر الدین و النصر من نصره و اخذل من خذله بمحمد و آله الطاهرين صلواتک علیهم اجمعین.

و مشهور آنست که باید امام و شاهد خلاف مروت نکنند. و مراد از آن، آنست که مرتکب نشوند اموری را که دلالت [دارد] بر خبث نفس و پستی همت ایشان مثل خوردن در بازار و بول کردن در شارع و سر برهنه نشستن در مجمع مردم و امثال آنها. و در اخبار بر آن شاهد نیست و احوط اعتبار اوست و مختلف می‌شود این امر به اختلاف اشخاص و اختلاف زمانها و شهرها و عادت‌ها. بسا امر است که برای شخصی خلاف مروت است و برای کسی دیگر نیست و در شهری هست و در شهر دیگری نیست و معیار درین باب آنست که آن امر در نظر مردم به حسب وقت و شهر و حال شخص رکبک بنماید و دلالت کند بر آنکه فاعل پست همت و بی‌باک است از آنکه در نظرها چرکین شود.

و دیگر بدان که لازم نیست که مقلد بی واسطه اخذ کند حکم را از مجتهد، بلکه اخذ به واسطه، جایز است؛ به شرط آنکه واسطه عادل باشد. و اگر شخصی حکمی را از مجتهدی نقل می‌کند باید اسم آن شخص را بگوید؛ زیرا که شاید آن شخص در نظر این جماعت مجتهد نباشد و یا آنکه فاسق باشد. و بعضی را دیده‌ام که دل ایشان می‌خواهد که به ظاهر فتوی داده باشند ولیکن در حقیقت احتیاط کرده‌اند. خود نگفته باشند فتوای مجتهدین را می‌گویند ولیکن به ظاهر



نسبت به او نمی‌دهند. و این خوب نیست. و بعضی را دیده‌ام که در جواب می‌گویند که در فلان کتاب چنین نوشته است. این هم خوب نیست؛ مگر آن که آن شخص سایل بداند که تقلید میّت حرام است؛ و آلا به او بگویند که در فلان کتاب چنین نوشته است، ولیکن بر قول میّت عمل کردن صحیح نیست و آلا اضلال لازم می‌آید. زیرا که عاصی فقیر این امر را به جهت پرسیده است و چون از این شخص عالم [ ] میّت می‌شنود، چنین می‌فهمد که حکم همین است. عرض مجملاً بدانکه تدلیس با خدا امری است که آخر و آخرت ندارد؛ و این شخص خود از گوشه و رخنه آن نیز مطلع است. اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا بمحمد وآله الطاهرين صلواة الله عليهم اجمعين الى يوم الدين.

خاتمه: بدانکه چون این فقیر وارد این مکان گردید، و جمعی از مؤمنین و مقدسین به جهت تحقیق مسائل شرعی حاضر شدند، در اثناء بیان مسایل، عاصی به ایشان گفت که گفتن لفظ تعالی در نماز در وقت برخاستن از جلوس به قیام چنانکه عادت عوام است، مورث بطلان و فساد نماز است. و بهتر آنست که چند گاهی ازین طایفه ملاحظه دست برداشته متوجه تحقیق مسایل و احکام شوند. زیرا که در جهالت اسامی ایشان ضرری متصور نیست؛ و در عدم معرفت به احکام، خرابی امور دنیوی و اخروی متقین است. چون این مقدمه به سماع اکثر انام رسید، مثل مقدمه کمان حلّاجی و آن چند شخص کرد گرد کوهی، هر کس به قدر فهم خود سخنی گفت. بعضی گفتند که این حکم را در کتاب گلستان و بوستان ندیده‌ایم، خدا داند که از کجا گفته باشند. و بعضی گفتند که لفظ تعالی فارسی است و لهذا مبطل نماز است. و بعضی گفتند که الله تعالی گفتن، موجب کفر است و لهذا جایز نیست. و بعضی گفتند که حکم به بطلان بی‌معنی است، زیرا که این کلمه در قرآن و کتب ادعیه موجود است؛ و خواندن قرآن و دعا مورث فساد نیست. و بعضی گفتند که ما خود نگفته‌ایم ولیکن حکم به بطلان نمی‌کنیم، زیرا که این حکم را در شرایع و مختصر نافع ندیده‌ایم. و بعضی گفتند که این کلمه در ترجمه الصلوة جناب مجلسی علیه الرحمه موجود است، و اگر مبطل نماز بود، در آن ذکر نمی‌شد. و از اطراف و جوانب از دلیل این مسئله استفسار می‌کردند و عاصی می‌گفت که عوام را با دلیل چه کار است؛ و خواص اگر ادراک دارند حاضر شده، دریافت نمایند. و بعضی که طالب حق بودند حاضر شده تحقیق نمودند. بعد از چند وقت ملاحظه شد که حساد و اصحاب کید و عناد، این مطلب را به انجام مختلفه اشتها داده‌اند. پس لاعلاج شده، در خاتمه این رساله شریفه، عنان قلم را فی‌الجمله به سمت بیان آن معطوف می‌دارد تا آنکه مجال کذب و افترا باقی نماند. والله الیهادی الی الصواب.

بدانکه این احقر العباد حکم کرده است به بطلان نماز هر کسی که لفظ تعالی را در مقام مخصوص، به این نیت گفته است که از تتمه ذکر خاصی است که درین مقام وارد شده است. و مخفی نماند که قبل از شروع در دلیل، آن که عوام فقیر، این لفظ را در این مقام جزو ذکر خاص می‌دانند و می‌خوانند. و لهذا اگر کسی به ایشان بگوید که چرا سمع الله تعالی لمن حمده نمی‌گوئید، در جواب می‌گویند که وارد نشده است. و اگر هم از کسی نشنوند که می‌گوید، یقین حکم به بطلان نماز او می‌کنند. و اگر بنای ایشان بر این بود که این کلمه از قرآن و دعا است، هر آینه ابا و امتناع نمی‌کردند از گفتن آن در آن مقام. طالبان راه نجات از گویندگان این کلمه بر صدق این دعوی گواهند.

و دیگر آنکه این کلمه را از روی اجتهاد و تقلید نگفته‌اند؛ زیرا که گوشزد خواص نشده است و سال‌های دراز در عقب، اکثر از ایشان می‌گفتند و منع نمی‌کردند و ملتفت به این معنی نشده بودند، تا به عوام فقیر چه برسد. چون این مطالب دریافت شد، پس بدان که حکم به بطلان، موقوف به بیان سه مقدمه است. مقدمه اولی آنست که خلافتی در میان اصحاب نیست در آنکه عمداً تکلم به زیاده از یک حرف که قرآن و دعا نباشد، در نماز مورث بطلان است. و علامه در «تذکره»، براین نقل اجماع کرده است. و "حسنه حلبی" و غیر آن از اخبار بر این شاهد است. بلکه اکثر علما یک حرف مفید را نیز مورث فساد می‌دانند. پس این اصلی است اصل و محکم درین باب تا آنکه مراد از قرآن و دعا معلوم شود. و مقدمه ثانیه آن است که چیزی که در نماز خوانده می‌شود از کلمات قرآنی، خالی از دو صورت نیست. یا آن است که به وضعی است که هر کس بشنود، خواهد گفت که قرآن است و یا آنست که چنین نیست. اما اول، پس مثل اینکه بگوید: یا یحیی خذالکتاب بقوة (مریم/۱۲) و یوسف اعرض عن هذا (یوسف/۲۹) و ادخلوها بسلام آمنین (حجر/۴۶). و اما دویم، پس مثل اینکه بگوید یا یحیی، یوسف و ادخلوا و در هر دو صورت، یا آنست که به قصد قرآن محض می‌خواند؛ و یا آنکه قصد تفهیم مخاطب را نیز به او ضم می‌کند؛ و یا آنکه به قصد تفهیم محض می‌خواند؛ و یا آنکه بلا قصد است. اما صورت اولی پس موجب بطلان نیست، اگر قصد قرآن دارد، اگرچه قصد تفهیم نیز به او اضافه می‌شود: مثل آنکه کتابی به یحیی نامی می‌خواهد بدهد، می‌گوید و به قصد قرآن و به قصد تفهیم بردادن. و یا یحیی خذالکتاب بقوة. و اگر به قصد قرآن نیست، خواه بلا قصد باشد و یا آنکه محض تفهیم مقصود باشد، پس در بطلان نماز به آن، علامه در "تذکره" و "قواعد" اشکال کرده است. و شرح قواعد راه اشکال را به چند طریق بیان کرده‌اند. احسن آنها این است که این کلمات آیا به قصد قرآن نبودن از قرآنی بیرون می‌روند یا نه؟ فاضل اصفهانی گفته است که از قرآن خارج شدن آنها بعید نیست، زیرا که بطلان قرآن بر آن می‌شود و از کلام ادمیین نیست. و اما صورت ثانیه، پس اگر قصد قرآنی با آن هست، صحیح است و اگر نیست مورث بطلان است. خصوص اگر به قصد غیر قرآن خوانده شود. و فاضل می‌فرماید که این محل اشکال نیست و ذهن سلیم نیز بر این گواه است؛ زیرا که بحثی نیست که نظم و اسلوب او دلالت بر قرآنیّت بکند پس از چه راه قرآن خواهد شد و قائل مذکور و صاحب مدارک و جمعی از علما در بحث حرمت مس کتابت قرآن بر جنب، تصریح کرده‌اند



به آنکه قرآن بودن معلوم می‌شود به اینکه مخصوص آن باشد، به حدی که احتمال غیر او نرود. و به نیت، اگر از کلمات مشترکه است، یعنی اگر کلمه [ای] با قطع نظر از نیت، احتمال قرآن بودن و غیر آن در آن جاری باشد، پس قرآن بودن آن موقوف به قصد است. و اگر اختصاص و نیت هر دو معدوم شد، حرام نیست مس آن، چون قرآن بودن معلوم نیست.

و در مسئله حرمت تلاوت عزائم بر جنب، گفته‌اند که قرائت اجزاء مختصه به آنها حرام است مطلقاً و مشترکاً میان آنها و غیر آنها حرام است، اگر به قصد عزائم می‌خواند. و من می‌گویم که اگر به عین انصاف در آنچه گفته شد تأمل شود، معلوم خواهد شد که علماء عظام نیت را در قرآن بودن و در تمیز کلمات مشترکه دخیل می‌دانند و اینکه با عدم نیت قرآن نمی‌دانند و علاوه بر تصریح ایشان، وجدان نیز بر این معنی گواه است. پس بناء علی تلك القاعدة المفردة، می‌گویم که لفظ تعالی بالقطع و یقین اختصاص به قرآن ندارد به حدی که اگر کسی بشنود، بگوید که قرآن است. بلکه در کلام آدمیین و در قرآن هر دو موجود است. پس از قرآن بودن آن موقوف به نیت است و این در این مقام معدوم است، بلکه عوام قصد این دارند که این تتمه این ذکر خاص است و قصد ایشان درین لفظ و در لفظ بحول الله بر یک نهج است. پس در قرآن موجود بود، اما آن به نهجی که این ناقصان فهمیده‌اند، فائده ندارد. و اگر نه چنین باشد لازم می‌آید که اگر کسی در نماز به قصد قرآن، مات زید یا زید قتل بگوید، نماز او باطل نباشد زیرا که این کلمات در قرآن موجود است در آنجا که می‌فرماید: فلما قضی زید منها وطرا (الایه). و آنجا که می‌فرماید: لئن مات او قتل (الایه) واحدی از حدیقه‌خوانان این حکم را نمی‌کند تا به علماء چه رسد. و مقدمه ثلثه آنست که مراد از دعا آنست که سؤال باشد نه آنکه در کتب ادعیه مثل صحیفه سجادیّه و غیر آن موجود باشد. و شاهد این مدعا است آنکه حقیقت شرعی به جهت دعا ثابت نیست و کسی ادعا نکرده است که مراد از دعا، ادعیه ماثوره است؛ بلکه اطلاق دعا بر آنها به جهت آنست که مشتمل بر طلب و سؤال می‌باشند. و اگر کسی در کتب فقهیه تدبر و تأمل کند، حقیقت این مطلب بر او واضح خواهد شد.

و دیگر آنکه علما را در گفتن آمین عمداً من غیر تقیه در نماز خلاف است. مشهور آنست که موجب فساد نماز است و شیخ در خلاف، و شهیدین در لمعه و شرح آن، و علامه در تحریر و تذکره، و فاضل در شرح قواعد، و غیر ایشان از فحول علماء در غیر آنها استدلال کرده‌اند بران، براینکه آمین، دعای قرآن نیست، بلکه اسم دعا است و اسم، غیر از مسمی است پس از کلام آدمیین خواهد بود و آن در نماز مورث فساد است. و فاضل گفته است که بنابراین جایز نیست خواندن، نه در عقب الحمد و نه در غیر آن، مثل قنوت و غیره. و بعضی از علماء مکروه می‌دانند و جواب داده‌اند به آنکه آمین، اسم اللهم استجب نیست بلکه موضوع از برای معنی اوست و از این لفظ، معنی مراد است نه این کلمات. و از کلام نجم‌الائمه بر این شاهد آورده‌اند و احدی از علماء را ندیده‌ایم که در استدلال بر جواز یا در تضعیف قول مانعین بگوید که آمین در کتب ادعیه یا فلان دعا موجود است، پس گفتن آن در نماز از این جهت مورث بطلان نیست. با آنکه اجماع علما فی‌الجمله قایم است بر آنکه دعاء در نماز موجب فساد نیست، پس خلاف ایشان در این معنی و در این لفظ گواه است که مراد ایشان از دعا آن نیست که این عوام فهمیده‌اند، یعنی آنکه در کتب ادعیه موجود باشد پس دعا نیز خواهد بود. و علاوه بر آن می‌گوئیم بر فرض محال که این سخن صحیح باشد، این عوام فقیر این کلمه [را] به قصد آنکه در فلان دعا است، نمی‌خوانند پس به اعتقاد این شخص، دعا نیز نخواهد بود. و مخفی نماند که مراد علماء از ذکر که در نماز تجویز کرده‌اند، تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید است در وقت خاص و مواضع خاص. هر کسی که در کتب مطوله مثل تذکره و غیرها مبحث "عجز مصلی از قرائت" را مطالعه کند، این مطلب بر او مخفی نخواهد شد و عموم این مدعا مسلم نیست.

و ادله منع از سوای قرآن و دعا عام است. پس مجملاً از آنچه مقرر شد معلوم شد که لفظ تعالی با این قصدی که این عوام دارند، قرآن است و نه دعا است و نه ذکری است که در نماز مستثنی است، بلکه کلام آدمی است و آنچه کلام آدمی است، عمداً گفتن آن در نماز مورث بطلان است. نظر به اصلی که در مقدمه اولی ثابت شد، پس گفتن تعالی به نهج مذکور، مورث بطلان است و هذا هو المطلوب. و علامه در تذکره، ادعای اجماع کرده است بر آنکه جاهل مسئله درین باب، حکم عالم دارد و احدی درین خلاف ندارد. پس به منزله آنست که جهلاً عمداً همیشه در نماز می‌گفته است که زید مرد. پس قضا لازم خواهد شد، زیرا که نماز از او فوت شده است و قضای نماز فوت شده لازم است، نظر به احادیث صحیحه مطلقه. این است آنچه در توضیح این مطلب، به حسب فهم اکثر خواص کالعوام، درین مقام، با منتهای ملال و غایت استعجال، میسر گردید.

یک حرف بس است

در خانه اگر کس است

عزیز من، همه فروع احکامیه در کتب فقهیه، معنون نیست و احدی از علماء ننوشته است که گفتن «زید قایم و عمرو قاعد» مورث فساد نماز است؛ بلکه قواعد کلیه را بیان می‌کنند و شخص مدعی اجتهاد باید فروع جزئی را از آنها استخراج کند. پس اگر در کتب فقهیه، این مقدمه را به خصوصها متوجه نشوند، مضایقه نیست و اگر تو ضوابط و قواعد را در شرایع و حدیقه‌المتقین و جامع‌عباسی ندیده باشی، تفصیر این فقیر چیست؟

و بدان که قوت اجتهاد عبارت از تألیف و تصنیف و بافندگی نیست و به این‌ها بسته نیست.

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

کلاه‌داری و آئین سروری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

هزار نکته باریک تر زمو اینجا است

بل ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم. و چه خوب است که اگر کسی مطلبی را نشنیده و نفهمیده است از روی انصاف در مقام تحقیق آن برآید و به خطا و قصور خود اقرار نماید. زیرا که دین از خدا است، نه احکام ما است. پس در آن حسادت و عناد ناروا است. و کساد کردن و نامرغوب نمودن متاع یکدیگر، از خواص اغلب تجار و نحو ایشان از اهل بازار است و بر علما ناسزا است.

ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند

کسانی که بد را پسندیده‌اند

یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمه ثم اقصوا الی ولاتنظرون. فان تولیتکم فما سالتکم من اجران اجری الّا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین.

قد فرغ منه مؤلفه الجانی، احمد بن محمد علی الاصفهانی، المشهور بالبهبهانی طاب ثراه فی شهر الله المعظم شهر رمضان المبارک من شهر السنّة الثانیّه من العشر الثالث من المائة الثالثة من الالف الثانی من الهجرة النبویة علیه

و آله الثنا و التحیه فی بلد لکنه مع کثرة الملل و اختلال الاحوال. و الحمد لله و الصلوة علی محمد و آله اجمعین. تمت. تمام شد به سرعت تمام به خط خام

ذوالفقار علی رضوی، ساکن محله سولکه پور من محلات شهر عظیم آباد. به تاریخ بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۰ یک هزار و دو صد و شصت هجری نبوی (ص).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی